

علم زبان؛ سال ۳، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

معرفت‌شناسی زبانی درون‌ماندگار نزد سوسور و یلمزلف: یک بررسی

تطبیقی

۱- محمدامین شاکری^{۱*}، ۲- آزاده میرزایی^{۲**}

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲. دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۱۹)

چکیده

ایده‌پردازی‌های اساساً بدیع سوسور در باب زبان و مسئله‌نشانه که با انتشار کتاب گردآوری‌شده دوره زبان‌شناسی عمومی به ساحت علوم انسانی معرفی شد، نوید چرخشی پایه‌ای در معرفت‌شناسی و ایجاد یک علم عمومی نوین جبرگون و رابطه‌بنیاد را می‌داد. این ایده‌ها را خیل عظیمی از زبان‌شناسان و دیگر دانشمندان علوم انسانی پی گرفتند که به طور کلی از ایشان با عنوان «ساختارگرا» (و بعضاً «پساساختارگرا») یاد می‌شود. در این میان، لویی یلمزلف از جایگاه بسیار ویژه‌ای برخوردار است. برخی اندیشمندان وی را خلف راستین سوسور می‌دانند. پیوندگاه راستین نظرگاه سوسور و یلمزلف پیرامون معرفت‌شناسی علم زبان (و متعاقباً معرفت‌شناسی عمومی) حول مفهوم «درون‌ماندگاری» قابل‌بازیابی است. در پژوهش حاضر، ما ابتدا مؤلفه‌های بنیادی معرفت‌شناسی زبانی سوسور را با تمرکز ویژه بر دست‌نوشته‌ها و دوره‌های درسی ارائه‌شده وی - و با توجه به پژوهش‌های جدید سوسورشناختی - استخراج کرده‌ایم و آنگاه جرح و تعدیل‌های اساسی مربوط به هر یک را در نظرگاه گلوسم‌شناسی یلمزلف ردیابی نموده‌ایم. سپس اهمیت تغییرات معرفت‌شناختی اعمال‌شده از سوی یلمزلف را بررسی کرده‌ایم. در پایان، بر پیامدهای مثبت نظرگاه معرفت‌شناختی گلوسم‌شناسی برای نیل به «علم جبر زبانی درون‌ماندگار» صحنه گذاشتیم و توجه دوباره به اندیشه‌های یلمزلف - این مهره کلیدی و مغفول‌مانده نظریه‌پردازی زبان - را پیشنهاد داده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: سوسور، یلمزلف، معرفت‌شناسی، گلوسم‌شناسی، درون‌ماندگاری،

ساختارگرایی، نظریه‌پردازی زبان، زبان‌شناسی.

* E-mail: m.amin.shakeri@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: azadeh.mirzaei@atu.ac.ir

۱. مقدمه

انتشار کتاب *دوره زبان‌شناسی عمومی (Cours de Linguistique Générale)* در سال ۱۹۱۶ میلادی که نام فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure) را به عنوان نویسنده یدک می‌کشید، تحولی چشمگیر را در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علوم انسانی موجب شد. این اثر و انگاره‌های اساساً نوین مطرح در آن که خاستگاه اصلی یک قرن نظریه‌پردازی و پژوهش است - که عمدتاً با عنوان «ساختارگرایی» (Structuralism) (و بعضاً «پساساختارگرایی»: Post-Structuralism) شناخته می‌شوند - از یک سو، از طرف زبان‌شناسانی نام‌آشنا چون تروبتسکوی (N. Trubetzkoy)، یاکوبسون (R. Jakobson)، یلمزلف (L. Hjelmslev)، مارتینه (A. Martinet)، گرماس (A. J. Greimas) و دیگران پیگیری شد. از سوی دیگر، تأثیرهای چشمگیر بر فیلسوفان قاره‌ای، نشانه‌شناسان، انسان‌شناسان و نظریه‌پردازان ادبی گذاشت که از میان آن‌ها می‌توان به اندیشمندانی چون لوی استروس (C. Lévi-Strauss)، باختین (M. Bakhtin)، دریدا (J. Derrida)، بارت (R. Barthes)، مرلوپونتی (M. Merleau-Ponty)، اکو (U. Eco) و دیگران اشاره نمود. پرسش‌ها و مسائل بنیادینی که سوسور در درس‌گفتارهایش در دانشگاه ژنو مطرح کرده بود، نوید علمی نوین را می‌داد که اساساً با هر آنچه که در طول تاریخ اندیشه در باب زبان مطرح گشته بود، تفاوت داشت. پرسش‌های سوسور پیرامون مفهوم زبان، سرشت زبان، موضوع شناخت زبان، وظیفه زبان‌شناس، شیوه نیل به یک دستگاه محاسباتی برای زبان و سرشت نشانه زبانی (Linguistic sign) و انگاره‌های مطرح‌شده از سوی وی نظیر تمایز اساسی بین صورت (Form) و جوهر (Substance)، پیوند دال (Signifier/Signifying) و مدلول (Signified) در نشانه زبانی، تمایز لانگ (Langue) و پارول (Parole)^۱، تمایز مطالعه هم‌زمانی (Synchronic) و درزمانی (Diachronic)، سازوکار جانشینی (Paradigmatic) و همنشینی (Syntagmatic)، خصیصه خطی (Linear) و اختیاری (Arbitrary) نشانه، رابطه سلبی نشانه‌ها و غیره سبب شد تا ادبیاتی غنی و جدید در یک قرن مطالعه زبان به وجود آید.^۲ اما مسئله اساسی در این بین که دغدغه اصلی سوسور را تشکیل می‌دهد، خود نظریه‌پردازی زبان است. با نگاهی به تاریخ این الگو درمی‌یابیم نقطه درخشانی که این ایده‌ها در شکلی مبسوط به معنای واقعی کلمه، «نظریه‌پردازی» شد، همانا گلوسم‌شناسی

(Glossematics) مدّ نظر یلمزلف بود. گرماس در این زمینه می‌گوید: «یلمزلف [خلف راستین و شاید تنها وارث حقیقی سوسور است که توانست تمام مقاصد و ایده‌های او را روشن سازد و آن‌ها را به معین‌ترین شیوه صورت‌بندی کند» (به نقل از: Dosse, 1997: 68).

آنچه در پژوهش حاضر مدّ نظر ماست، معرفت‌شناسی است که بستر را برای تحقق یک نظریه‌پردازی زبانی مقتضی مهیا می‌سازد. درباره‌ی سوسور، نظریه‌پردازی در معنای مطلوب کلمه هرگز اتفاق نیفتاده است و این خود یکی از موانع اصلی است که وی را از ارائه‌ی نظرگاهش بازداشته بود. البته سوسور در مقام یک ایده‌پرداز، شالوده‌ها و مسائل اساسی لازم به منظور برپایی یک علم، زبان نوین را طرح‌ریزی می‌کند. با توجه به دست‌نوشته‌های خود سوسور این طرح‌ریزی - برخلاف متقن بودنش در کتاب دوره - بیشتر مسئله‌مند کردن یا مشکل‌دار کردن الزامات معرفت‌شناختی علم زبان است تا آنکه بخواهد پاسخی قطعی و نهایی برایشان به دست دهد. در مقابل، یلمزلف تلاش‌هایش را حول نظریه‌پردازی سامان می‌بخشد و همزمان به جستجوی شالوده‌های معرفت‌شناختی مبادرت می‌ورزد. بدین منظور، وی پیوند جدانشدنی نظریه و معرفت‌شناسی را با اعمال جرح و تعدیل‌هایی بعضاً اساسی بر انگاره‌های سوسور تعیین و تبیین می‌کند و در پایان، علم مطلوب خود را در پیوند با معرفت‌شناسی عمومی معرفی می‌کند. هدف ما در این پژوهش، صورت‌بندی و بازنمایی این گذار معرفت‌شناختی است.

دو مشخصه اصلی و مشترک معرفت‌شناسی سوسور و یلمزلف «کل‌گرایی» (Holism) و «درون‌ماندگاری»^۳ (Immanence) است. کل‌گرا بودن سوسور کاملاً مشهود است، اما با ملاک کتاب دوره، درون‌ماندگاری، میزان آن و پیوندش با کل‌گرایی کمی مبهم است. سوسور به طور مشخص از این مفهوم برای خصیصه‌نمایی نظریه‌ی زبانی استفاده نمی‌کند. با وجود این، مخصوصاً با توجه به دست‌نوشته‌های او می‌توانیم درون‌ماندگاری را خصیصه‌ای مطلوب برای علم زبان مدّ نظر سوسور قلمداد کنیم. در مقابل، یلمزلف در تمام آثار خود صراحتاً بر درون‌ماندگار بودن نظریه تأکید می‌کند و کل‌گرایی و درون‌ماندگاری را در پیوندی جدانشدنی، لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند. بدین سان، قادر می‌شود تا در سیاقی شبه‌اسپینوزایی «وحدت‌گرایی» (Monism) و «کثرت‌گرایی» (Pluralism) به صورت توأمان

ابقا کند. این رویکرد یلمزلف تأثیر مستقیمی بر فلسفه دلوز (G. Deleuze) و گوتاری (F. Guattari) گذاشته است (مقایسه شود با: Guattari & Deleuze, 1997).

در مطالعات مربوط به اصول اندیشه سوسور به زبان فارسی، پژوهش‌های پراکنده‌ای انجام شده است که از میان آن‌ها می‌توان به غلامعلی زاده و قیطوری اشاره نمود (ر.ک؛ غلامعلی زاده و قیطوری، ۱۳۹۳: ۱۲۷-۱۴۲). در تمام این پژوهش‌ها، تنها کتاب دوره ملاک قرار گرفته است. در باب یلمزلف، جز پایان‌نامه کارشناسی ارشد شاکری (۱۳۹۵)، هیچ پژوهش دیگری صورت نگرفته است و در تمام مطالعات به اشاراتی گذرا بسنده شده است. در مقاله حاضر، با معرفی بنیان‌های فکری و نظری یلمزلف منوط به معرفت‌شناسی خاص او سعی می‌کنیم گوشه‌ای از این فقدان ادبیات در این زمینه را جبران نماییم. این امر می‌تواند یکی از اهداف فرعی مقاله حاضر تلقی شود.

بنابراین، ابتدا با بحثی مختصر پیرامون مفهوم درون‌ماندگاری و ارتباط آن با نظریه‌پردازی زبانی بستر را برای ورود به مطالعه تطبیقی خویش مهیا می‌سازیم. در ادامه، پس از ملاحظاتی درباره منبع‌شناسی سوسور، مؤلفه‌های بنیادین معرفت‌شناسی زبانی او را برمی‌شماریم. سپس با پایه قرار دادن آن‌ها، جرح و تعدیل‌ها و تغییرات بنیادی این عناصر معرفت‌شناختی را در نظرگاه گلوسم‌شناسی یلمزلف باز می‌یابیم. در پایان، بر پیامدهای مثبت نظرگاه معرفت‌شناختی گلوسم‌شناسی به منظور نیل به «علم جبر زبانی درون‌ماندگار» تأکید می‌کنیم و توجه دوباره به اندیشه‌های یلمزلف - این مهره کلیدی و مغفول‌مانده نظریه‌پردازی زبان - را پیشنهاد می‌دهیم.

۲. درون‌ماندگاری معرفت‌شناختی و نظریه‌پردازی زبان

برای روشن شدن مسئله، ابتدا باید بین دو نوع درون‌ماندگاری تمایز قائل شد: درون‌ماندگاری خرد و درون‌ماندگاری کلان. منظور ما از درون‌ماندگاری خرد، استفاده از این مفهوم در معنایی صرفاً روش‌شناختی است؛ بدین معنی که مطالعه زبان، دستور زبان و مطالعه زیربخش‌های آن مانند صرف، واج‌شناسی و غیره می‌توانند (و بعضاً باید) به‌طور مستقل و به عنوان نظام‌هایی خودبسنده انجام پذیرند. بدین ترتیب، در رویکرد درون‌ماندگار خرد، مطالعه

محض زبان (یا زیربخش‌های زبان) فارغ از دیگر نظام‌های دخیل و بافت‌های اجتماعی و فرهنگی، ممکن و لازم‌الاجرا می‌باشد. بر این اساس، رویکردهای غیرکل‌گرا و حوزه‌مدار (Modular) همچون رویکرد زبان‌شناسی زایشی چامسکی و نیز بسیاری از رویکردهای ساختگرایی آمریکایی، ذیل این مفهوم قابل تعریف هستند. در مقابل، منظور ما از درون‌ماندگاری کلان، کاربرد شالوده‌ای و معرفت‌شناختی از این مفهوم است. در این معنی، اندیشه‌ای درون‌ماندگار است که بتواند خود را از امور والایی که به صورت‌های پیش‌انگاشت، اصول بدیهی (Axioms)، اصول موضوعه (Postulates) ظاهر می‌شوند، رها گرداند. چنین درون‌ماندگاری از یکسو، در روش‌شناسی خود منوط به نظام‌بندی و ثبت امور جزئی، جنبه‌های کلی درون‌ماندگاری خُرد را در دل خود دارد، اما از سوی دیگر، با هر گونه اندیشه‌ی حوزه‌مدار و غیرکل‌گرایانه و نیز با هر گونه اندیشه‌ی سوپزکتیو و وجودگرایانه که بر انبوهی از پیش‌فرض‌ها و اصول بدیهی استوارند، بیگانه است. در پژوهش حاضر، مشخصاً با این مفهوم دوم و گسترده از درون‌ماندگاری سروکار داریم و این واژه را در همین معنا به کار می‌بریم.

درون‌ماندگاری به‌طور سلبی (Negative) و در تقابل مکمل با «متعالی» (Transcendence) تعیین و تعریف می‌گردد، بدین ترتیب که اندیشه‌ی زمانی درون‌ماندگار است که متعالی نباشد. در اینجا، برای روشن‌تر شدن بحث می‌توانیم از تمایزگذاری بین مفاهیم «متعالی» (تراگذرنده) و «استعلایی» (ترافرازنده: Transcendental) در فلسفه کانت (E. Kant) مدد جوییم.^۴ مراد کانت از مفهوم «استعلایی»، آن چیزی است که شرایط ممکن شدن خود دانش را رقم می‌زند. از این‌رو، دانش استعلایی، دانشی است پیرامون قوه‌ی شناخت. بنابراین، موضوع آن سوژه و سوپزکتیویته است (ر.ک؛ کانت، ۱۳۹۱: ۱۲). در مقابل، منظور وی از «متعالی» آن چیزی است که از دانش ممکن فراتر رود (ر.ک؛ همان: ۱۵). این مفهوم در اصطلاحات کانت همسنگ است با مفهوم «نومن» (Noumenon). این امر متعالی که در اندیشه‌ی واقع‌گرایان، عقل‌گرایان و یا حتی فیلسوفانی چون کانت و ویتگنشتاین (L. Wittgenstein) ابقا می‌شود، برای فیلسوفان درون‌ماندگاری چون اسپینوزا (Spinoza)، هگل (Hegel)، دلوز و غیره، نامعتبر است و به‌طور کلی، کنار گذاشته می‌شود. ما در این پژوهش نشان می‌دهیم که اندیشه‌ی سوسور تا چه میزان به

این دسته اخیر از فیلسوفان نزدیک است و نیز اینکه گلوسم‌شناسی یلمزلف دقیقاً در زمره آن‌ها قرار می‌گیرد.

با توجه به ملاحظات طرح‌شده، باید دید که یک اندیشه درون‌ماندگار برای نیل به نظریه‌پردازی مقتضی زبان چگونه عمل می‌کند. همان‌گونه که در بخش اول (۱) مقاله حاضر گفته شد، سوسور با معرفی مجموعه‌ای از مسائل و مفاهیم بنیادی و جدید در باب زبان، دیدگاهی کاملاً بدیع را عرضه کرد که چرخشی اساسی را در سیر مطالعات زبانی موجب شد تا آنجا که اکثراً وی را پدر زبان‌شناسی نوین می‌دانند و اشاعه انگاره‌های بدیع او را یک «انقلاب» در زبان‌شناسی قلمداد می‌کنند. اما در میان بدعت‌های نظری سوسور، آنچه را که نقش محوری ایفا می‌کند، می‌توان به طور خلاصه در جمله پایانی کتاب دوره بازجست: «یگانه‌موضوع راستین زبان‌شناسی، بررسی زبان در نفس آن و به سبب خود آن است» (دو سوسور، ۱۳۷۸: ۳۴۳). مطالعات زبانی پیش از سوسور همواره در صدد بوده‌اند تا زبان را در نسبت با منطق، هنجار اجتماعی، مناسبات فرهنگی، تاریخی، قومی و نژادی، فیزیک و فیزیولوژی بررسی کنند. این رویکردها در زبان‌شناسی‌های پس از سوسور نیز به شکل گسترده‌تری پیگیری می‌شوند: چه در آواشناسی اکوستیکی یا آزمایشگاهی، چه در روان‌شناسی و عصب‌شناسی زبان، چه در رویکردهای ارتباطی و اجتماعی افرادی چون هیلیدی، چه در زبان‌شناسی عقل‌گرای چامسکی و چه در رویکردهای مسلط شناختی. تمام معرفت‌شناسی‌های این رویکردها را می‌توان ذیل اندیشه متعالی تعریف نمود؛ چراکه در مواجهه با زبان بر انبوهی از پیش‌فرض‌ها و اصولی بدیهی متکی هستند که ورای خود زبان قرار دارند. اما سوسور و به طور مشخص‌تر، یلمزلف زبان را سطح فراگیر مطلق می‌بینند که تمام مناسبات در دل آن صورت‌بندی می‌شوند. از این حیث، دل‌مشغولی سوسور این است که چگونه صرفاً با نظر به خود زبان به مثابه بنیادی‌ترین نهاد صورت‌بخش سرشت (Nature) آن را در نظریه فراچنگ آوریم. پاسخ‌هایی که سوسور به این پرسش معرفت‌شناختی می‌دهد، معمولاً با تردید همراه است و گاهی ناکامل و نامتعیین می‌نماید. اما درباره یلمزلف مسئله به گونه‌ای دیگر است. او با غور در این پرسش، انگاره‌های سوسور را تا سرحدات آن‌ها پیگیری می‌کند و همان‌گونه که خواهیم دید، نه تنها بنیان‌هایی مقتضی برای رویکرد درون‌ماندگار به زبان را

معرفی می‌کند، بلکه با گسترش چشم‌انداز به تمامیتی که تمام جنبه‌های زیستی را شامل می‌شود (Hjelmslev, 1961: 125-127)، درصدد است تا نشان دهد که برای نیل به «دانش درون‌ماندگار» لاجرم باید از تحلیل زبان آغاز نمود (ر.ک؛ بخش ۴-۳ مقاله حاضر).

۳. انگاره‌های سوسور در باب معرفت‌شناسی علم زبان

روی هریس (Roy Harris) سه سوسور را از یکدیگر بازمی‌شناسد: ۱- سوسور مؤلف بالقوه کتاب دوره، ۲- سوسور استاد دانشگاه و مدرس سه دوره «زبان‌شناسی عمومی»، ۳- سوسور در متونش (Harris, 2000: 273-278). چنان‌که تلاش‌های اخیر برای بازسازی ایده‌پردازی‌های سوسور نشان داده، مطلوب نیست که خوانش خود را از سوسور، به سوسور نخست و کتاب تألیف‌شده به دست بلی (C. Bally) و سشویه (A. Sechehaye) محدود سازیم؛ کتابی که پل بویساک (Paul Bouissac) به طعنه آن را «جعل امانت‌دارانه یک میراث» می‌خواند (ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۲۲۶). یکی از کاستی‌های مهم نسخه ۱۹۱۶ دوره، قطعیت بالای احکام اعلان‌شده در آن است. در این کتاب، برخی گزاره‌های متقن، در کنار دستکاری‌ها و جلاکاری‌هایی که با هدف ساده‌سازی اعمال شده‌اند و نیز حذف پاره‌گفتارهای تردیدآمیز و جملات ناقص و خط‌خورده، بر قطعی نبودن سوسور و تناقض‌هایی که دائم درگیرشان بوده، سرپوش گذاشته‌اند (ر.ک؛ همان: فصل ۸). این شرایط، از یک سو، بستری را برای ابهام‌ها، و طرد و مخالفت‌ها مهیا ساخت و از سوی دیگر، باعث شد جفت مفهوم‌های قراردادی و نامطلق سوسور به عنوان دوگانه‌های مطلق سوسوری معرفی شوند و در تاریخ زبان‌شناسی به منزله اصطلاحاتی کلاسیک تثبیت گردند. با محدود کردن خود به این کتاب، برخی بخش‌های مهم اندیشه سوسور که بالقوه می‌توانند منجر به برساختن علمی درون‌ماندگار و نه متعالی شوند، از پیش چشم پنهان می‌ماند. بر همین اساس، ما در اینجا علاوه بر کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی (ر.ک؛ دو سوسور، ۱۳۷۸)، به سه کتاب دوره درسی زبان‌شناسی عمومی (De Saussure, 1993) (به‌ویژه دوره سوم: *Courses of Lectures on General Linguistics*) نوشته‌هایی در باب زبان‌شناسی عمومی (*Writings in General Linguistics*)

(De Saussure, 2006) و نسخه انتقادی انگلر (R. Engler) از دوره (De Saussure, 1968) نیز استناد کرده‌ایم.

۳-۱) آرای سوسور پیرامون چیستی و سازوکار کلی زبان‌شناسی

در دوره می‌خوانیم: «در زبان‌شناسی... دیدگاه است که موضوع را می‌آفریند» (سوسور، ۱۳۷۸: ۱۳). در این شرایط که دیدگاه‌های مختلف، موضوع‌های (أبژه) مختلف در یک حد مشروع را می‌آفریند، گزینه معرفت‌شناختی سوسور این است که با زبان به مثابه نظامی از افتراق بین واحدها برخورد کنیم، چنان که در آن، همه چیز به عنوان یک کُل گرد هم جمع آمده باشد (ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۱۹۵). اما چگونه باید این کُل را بررسی کرد؟ یا به عبارتی، از کجا باید شروع نمود؟ در این باب، در دست‌نوشته‌های سوسور به موضع جالبی برمی‌خوریم. او می‌نویسد: «در نظام زبان هیچ نقطه آغازی وجود ندارد، هیچ چراغ ثابتی نیست که بتواند پیش پای ما را روشن گرداند» (De Saussure, 2006: 40). بنابراین، هر رابطه انتزاعی متعلق به نظام می‌تواند به عنوان نقطه آغاز تبیین نظام مطرح شود. در همین راستا، سوسور تمام پدیده‌های زبان را از جنس رابطه می‌داند و بر این باور است که هستنده‌های^۵ [یا هستارهای] زبان چیزی نیستند جز روابط پیچیده: «هر گونه هستنده زبانی باز نمود یک رابطه است و نیز هر پدیده‌ای یک رابطه است. همه چیز بر رابطه استوار است... در زبان هیچ نیست، مگر هستنده‌های پیچیده: (a|b) (a×b). تمام واج‌ها (phonemes) در نظام یک زبان، از روابط میان روابط تشکیل شده‌اند. یا اگر ترجیح می‌دهید، می‌توانم این مطلب را به یاری افتراق بیان کنم: «همه چیز بر پایه افتراق‌ها یا همان تقابل‌ها استوار است. ارزش‌ها از تقابل‌ها ناشی می‌شوند» (De Saussure, 1968: 274).

می‌توان گفت که سوسور با این ملاحظات در پی بنیان‌هایی برای فهم درون‌ماندگار از زبان برمی‌آید. مشخص است که چنین دغدغه‌هایی وی را ترغیب می‌کنند تا از اتکا بر اصول بدیهی و اصول موضوعه، از رویکرد ترکیبی خام‌دستانه نودستوریان (Junggrammatiker)، و از نگرستن به هستنده‌های زبانی به مثابه اموری جامد و مطلق اجتناب ورزد. در نتیجه، وی بر این امر تأکید می‌کند که علم راستین زبان‌شناسی چیزی نخواهد بود مگر یک «علم جبر»

(Algebra) و هدف زبان‌شناس، بر ساختن یک «دستگاه محاسباتی» (Calculus) عمومی برای این علم است. در دست‌نوشته‌های سوسور می‌خوانیم: «روزی فرا خواهد رسید که درمی‌یابیم سرشت بنیادین هستنده‌های زبان [لانگک] و روابط آن‌ها و ام‌دار تبیین به دست ابزار ریاضیاتی هستند» (De Saussure, 2006: 206).

از سوی دیگر، سازوکار زبان را نمی‌توان بر اساس هیچ دستگاه عقلانی یا منطقی تبیین نمود. «غیرعقلانی بودن» (Irrationality)، خصیصه‌ای از زبان است که سوسور در نوشته‌هایش بارها از آن یاد می‌کند (ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۲۶۰-۲۶۲). برای او، تضاد بین غیرعقلانی بودن زبان و تبیین ریاضیاتی آن، همواره یکی از چالش‌های مهم و بی‌پاسخ بوده است. این مطلب را می‌توان به‌وضوح در فرمول‌بندی‌های ریاضیاتی ناقص و خط‌خورده سوسور در دست‌نوشته‌هایش مشاهده نمود.

۲-۳) ملاحظات بنیادی سوسور در باب زبان و مطالعه آن

اکنون باید دید که سوسور برای دستیابی به یک علم جبر زبانی چه ملاحظات معرفت‌شناختی دیگری را مطرح می‌کند. برای جمع‌بندی، در ادامه فهرست‌وار به مهم‌ترین انگاره‌های سوسور درباره معرفت‌شناسی زبان‌شناختی اشاره می‌کنیم (قس؛ شاکری، ۱۳۹۵: ۲۸-۲۷). در بخش بعدی، خواهیم دید گلوسم‌شناسی یلمزلف چگونه در این مباحث سهیم می‌شود و چه تعدیل‌هایی را بر آن‌ها اعمال می‌کند.

۱- سوسور که از روش «استقرایی» (Inductive) غالب دوران خویش (به‌ویژه روش‌های نودستوریان) ناراضی بود، جداً بر روشی «استنتاجی» (Deductive) تأکید داشت که از زبان به مثابه یک کُل آغاز کند (ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۲۴۳).

۲- اندیشه و آوا به‌خودی‌خود چیزی جز توده‌هایی بی‌شکل نیستند. آن‌ها «جوهر»‌هایی هستند که در زبان، «صورت» می‌پذیرند. در دوره می‌خوانیم:

«اندیشه به‌خودی‌خود همچون ابری مغشوش و نامعین است. هیچ ایده پیشینی وجود ندارد و پیش از پدیدار شدن زبان، هیچ تمایزی ایجاد نمی‌شود... جوهر آوایی نیز نه

ثابت‌تر از اندیشه است و نه استوارتر از آن. [جوهر آوایی] قالبی نیست که اندیشه ناگزیر به تطابق با آن باشد، بلکه ماده‌ای خمیری است که هر بار با تقسیم شدن به بخش‌های متمایز، دال‌های مورد نیاز اندیشه را فراهم می‌سازد. پس ما می‌توانیم... زبان را... به مثابه رشته‌ای از زیربخش‌های به هم پیوسته که همزمان تعیین می‌یابند، به تصویر کشیم؛ صفحه نامشخص ایده‌های درهم‌تنیده... و صفحه به همان اندازه نامتعیّن آواها... . زبان به هنگام شکل‌گیری در میان دو توده بی‌شکل، واحدهای خویش را فراهم می‌سازد.../ این ترکیب، پدیدآورنده یک صورت است، نه یک جوهر» (سوسور، ۱۳۷۸: ۱۶۱-۱۶۳) [با تلخیص و تعدیل در ترجمه].

پس کار زبان‌شناس دقیقاً مطالعه همین «صورت» است و «جوهر» فی‌نفسه نمی‌تواند موضوع زبان‌شناسی واقع شود.

۳- زبان نظامی از نشانه‌هاست که در آن «نشانه»، واحد غایی مطالعه است. نشانه‌ها به واسطه رابطه سلبی بین خودشان، بین دال‌هایشان و بین مدلول‌هایشان، و رابطه ایجابی (Positive) بین دال و مدلول هر نشانه تعریف می‌شوند. در اینجا می‌توان از میان دست‌نوشته‌های سوسور به تصریح در این باره اشاره نمود: «معنای یک صورت چیزی نیست، مگر افتراق با صورت‌های دیگر... و ما ناگزیر از پذیرش این اصل اولیه هستیم که هر صورت بر دو امر سلبی متکی است: افتراق کلی میان پیکربندی‌های آوایی و افتراق کلی میان معناهایی که همبسته این صورت‌ها واقع شده‌اند» (De Saussure, 2006: 29).

۴- بر اساس تغییرپذیری (Mutability) و تغییرناپذیری (Immutability) توأمان زبان، «زمان» به عنصر «ذاتی» (Intrinsic) زبان بدل می‌شود (ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۲۵۸-۲۶۰). در دست‌نوشته‌های سوسور، اظهارات گوناگون و بعضاً متفاوتی درباره زمان به چشم می‌خورد که در اینجا به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: «در زبان هیچ ویژگی پایداری وجود ندارد، بلکه تنها وهله‌های ناپایداری وجود دارند که در فرمان زمان هستند. زبان [لانگ] چیزی نیست جز توالی ابدی وضعیت‌های ناپایدار بین دیروز و امروز» (De Saussure, 2006: 165).

۵- با توجه به اختیاری بودن نشانه‌های زبانی در نهاد منحصربه‌فرد «لانگ»، نظام زبان، هرچند در «مغز» انسان‌ها گنجیده باشد، ذاتاً و ضرورتاً «اجتماعی» است. این اظهار یکی از

بنیادهای اندیشه سوسور محسوب می‌شود که همواره مناقشات بسیاری را برانگیخته است. بویساک (برای نمونه، ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۱۶۶-۱۷۱) با استناد به اینکه سوسور تنها تجسد ممکن لانگ را در مغز تک‌تک افراد می‌داند و نیز اینکه نگریستن به زبان را به مثابه نهادی همچون دیگر نهادهای اجتماعی مردود می‌شمارد، برداشت رایج و ساده‌نگرانه از «اجتماعی بودن» لانگ را زیر سؤال می‌برد.

۶- سوسور بین سه مفهوم «لانگژ» (Langage)، «لانگ» و «پارول» تمایز قائل می‌شود. لانگژ آن تمامیت ناهمگن و سیالی است که قوه ناطقه، سازوکار آن و تمام تجلی‌هایش را شامل می‌شود. لانگژ نمی‌تواند موضوع زبان‌شناسی واقع شود، اما اگر از لانگژ آن امور فردی، نامتعیین و کاربردی (پارول) را جدا کنیم، حاصل، نظامی از رده‌بندی‌ها و مقوله‌بندی‌ها خواهد بود (لانگ) که خصلت اجتماعی دارند و امکان تفهیم و تفاهم را میسر می‌کنند. لانگ هستنده‌ای همگن است که می‌تواند و باید موضوع زبان‌شناسی واقع شود (ر.ک؛ سوسور، ۱۳۷۸: ۱۱۱). علی‌رغم اینکه لانگ «تراوشی» (Secretion) از پارول است، تمایز قائل شدن میان آن‌ها و اولویت بخشیدن به لانگ، امری ضروری به نظر می‌رسد (De Saussure, 1993: 72 و بویساک، ۱۳۹۵: ۵۳). چنین توصیفی از رابطه لانگ و پارول با آنچه درباره رابطه این دو در دوره می‌خوانیم (ر.ک؛ دو سوسور، ۱۳۷۸: ۲۷-۳۰)، تفاوتی ظریف دارد. بویساک با استناد به جزوات سه دوره درسی زبان‌شناسی عمومی و نیز برخی دست‌نوشته‌های سوسور، مدعی می‌شود که این تمایز نظری هرگز به جدایی این دو منجر نمی‌شود و نیز برای سوسور، هیچ‌گاه پارول نسبت به لانگ کم‌اهمیت‌تر نبوده است (ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۱۷۱-۱۷۶).

۷- تا آنجا که ما با یک نظام سروکار داریم، تمایز‌گذاری بین دیدگاه «همزمانی» و «درزمانی» و اولویت دادن به اولی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. البته سوسور امکان کلی‌تر اخذ دیدگاه «همه‌زمانی» (Pan chronic) را پیش‌بینی می‌کند (ر.ک؛ دو سوسور، ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۳۶)، ولی با اشاره‌ای گذرا از آن عبور می‌کند. با این حال، به‌وضوح می‌توان دریافت که بسیاری از ملاحظات اساسی سوسور در باب زبان، در واقع، از دیدگاهی همه‌زمانی مطرح می‌شوند.

چنان که گفته شد، این انگاره‌های سوسور را نباید همچون احکام قطعی در نظر گرفت. در واقع، این انگاره‌ها موضوعاتی معرفت‌شناختی را مسئله‌مند می‌سازند که برای نیل به علم زبان درون‌ماندگار، اهمیتی حیاتی دارند. اکنون باید دید که گلوسم‌شناسی یلمزلف در برابر این ملاحظات چه موضعی اختیار می‌کند.

۴. مطالعه درون‌ماندگار زبان در گلوسم‌شناسی یلمزلف

یلمزلف تصریح می‌کند که زبان‌شناسی مدّ نظر او با تمام زبان‌شناسی‌های موجود تا آن زمان اساساً متفاوت است. به دلیل این تفاوت اساسی و نیز اینکه علم شناخته‌شده با نام زبان‌شناسی با دیدگاه‌های استعلایی و نامعتبر عجین شده است، یلمزلف تصمیم می‌گیرد نام دیگری بر علم جبر زبانی درون‌ماندگار مدّ نظر خود بگذارد: «گلوسم‌شناسی». این نام از ریشه یونانی γλῶσσα به معنی «زبان» بر ساخته شده است و در واقع، به «گلوسم» (Glosseme)، کوچکترین هستنده و حاصل نهایی تحلیل نظریه زبانی، اشاره دارد (ر.ک؛ شاکری، ۱۳۹۵: ۸۲-۸۱).

نقطه عزیمت نظریه‌پردازی یلمزلف را مشخصاً می‌توان در ایده‌پردازی‌های سوسور بازجست. فرآیند گلوسم‌شناختی، در واقع، گسترش، تدقیق و بازصورت‌بندی ایده‌ها، تلاش برای پاسخگویی به پرسش‌های بنیادین و در پایان، محقق کردن رؤیای سخت‌یاب سوسور بود. چیگانا (۲۰۱۶م.) اهمیت رویکرد یلمزلف در محقق کردن رؤیای سوسور و اهمیت تلاش برای شناخت و محقق کردن رؤیای یلمزلف را به‌نیکی تشریح می‌کند. خود یلمزلف همواره سوسور را به عنوان تنها پیشگام حقیقی اندیشه‌های خویش می‌ستاید. وی در بخش نخست تأثیرگذارترین اثر خود، تمهیداتی بر نظریه زبان، حساب فردینان دو سوسور را از تمام نظریه‌پردازان و ایده‌پردازان زبان جدا می‌کند (Hjelmslev, 1961: 7). البته بنا به گفته ویتفیلد، یلمزلف تأکید می‌کند که هیچ‌گاه نباید گلوسم‌شناسی را با ایده‌های سوسور یکی پنداشت (Whitfield, 1996: 616) و افزون بر این، بارقه‌های نخستین این رویکرد پیش از آشنایی او با آرای سوسور شکل گرفته بود. به هر رو، به دلیل تأثیرپذیری مشهود و دفاع یلمزلف از

ایده‌های سوسور، ما در این بخش تلاش می‌کنیم رابطه این دو را منوط به شالوده‌ها، یعنی همان مبانی معرفت‌شناسی زبان‌شناختی بررسی می‌کنیم.

۴-۱) دیدگاه یلمزلف در باب سازوکار علم زبان

یلمزلف گزینه معرفت‌شناختی سوسور را مبنی بر نگاه به زبان به مثابه یک «نظام»، به‌طور کامل می‌پذیرد، اما ملاحظه‌ای اساسی را بر آن می‌افزاید که برای صحبت از «نظام»، ضرورتاً باید «فرآیند متنی» (Textual process) را که نوسانات و تغییرات زیست‌زبان را در دل خود دارد، در نظر گرفت (Hjelmslev, 1961: 9). این فرایند است که نظام را می‌گمارد (Determine) و از سوی دیگر، این نظام است که باید برای حضور یافتن هر فرآیند متنی ممکن پیش‌فرض قرار گیرد. این ملاحظه یکی از پایه‌های اندیشه یلمزلف محسوب می‌شود.

یلمزلف با تأیید بیش‌سوسور مبنی بر اینکه تمام هستنده‌های زبانی بر روابط استوارند، تصریح می‌کند که هر موضوع، «چیزی نیست جز تلاقی رشته‌های وابستگی» (Ibid: 23) و بر این مینا، مسیری دشوار را برای برساختن یک دستگاه محاسباتی برای علم جبر زبان پیش می‌گیرد. این دستگاه محاسباتی - یا همان گلوسم‌شناسی - به هیچ‌عنوان نه یک دستگاه ریاضیاتی است و نه یک دستگاه منطقی، بلکه یک دستگاه صوری صرفاً زبانی و منحصربه‌فرد است. اما از دید یلمزلف، رسیدن به چنین مطلوبی چگونه میسر می‌شود؟!

در اینجا یکی از مسائل حیاتی برای یلمزلف، مسئله عقلانی بودن یا منطقی بودن موضوع مورد مطالعه است. همانند سوسور، وی بر غیرعقلانی بودن زبان تأکید می‌کند و درصدد مفهوم‌پردازی این خصیصه و وارد کردن آن به نظریه برمی‌آید. رویکرد یلمزلف به این مسئله، او را نسبت به دیگر پیروان سوسور در جایگاه متفاوت و ممتازی قرار می‌دهد. وی با استناد به مفهوم «پیش‌منطق» (Prelogic) نزد لوی برول (L. Lévi-Bruhl) و جرح و تعدیل آن، استدلال می‌کند که ما باید زبان را به مثابه یک نظام «زیرمنطقی» (Sublogic) در نظر بگیریم، به‌طوری که هم امر منطقی و هم امر غیرمنطقی بتواند از دل آن پدیدار شود. یلمزلف برای صورت‌بندی این نظام زیرمنطقی از دیگر مفهوم بنیادین لوی برول، یعنی «تشریک» (Participation) (یا

«آمیختگی»؛ قس.؛ لوی برول، ۱۳۹۳) بهره می‌جوید. لوی برول دربارهٔ ذهنیت جوامع ابتدایی می‌گوید: «این ذهنیت که نه ضدمنطقی (Antilogical) است و نه غیرمنطقی (Alogical) ... نخست و پیش از همه، از قانون آمیختگی [یا تشریک] (Law of participation) پیروی می‌کند» (Ibid: 142-143). بدین معنی، این ذهنیت اغلب نسبت به اصل امتناع تناقض کاملاً بی تفاوت است. بدین ترتیب، در این ذهنیت «امر منطقی و امر پیشامنتقی ... در یکدیگر نفوذ کرده‌اند که نتیجهٔ آن معجونی شده که متمایز کردن امر منطقی از امر پیشامنتقی در آن بسیار دشوار است» (Ibid: 176-177). نکتهٔ قابل توجه دیگر اینکه ذهنیت پیشامنتقی ضرورتاً هم‌نهادی (Synthetic) است، آن هم صرفاً در این معنی که پیوندهای متصل‌کنندهٔ بازنمایی‌ها (Presentation) فقط و فقط برآمده از خود بازنمایی‌ها هستند، نه بر اساس هیچ قانون منطقی از پیش موجودی که در آن مفاهیم تحلیل شده باشند.

یلمزلف با اساس یافته‌های لوی برول کاملاً موافق است، اما با توجه به نظرگاه ساختارگرایی ویژهٔ خود، تعدیل‌ها و صورت‌بندی‌های مهمی بر آن اعمال می‌کند که عبارتند از: الف) زبان به مثابهٔ شالودهٔ زیستی انسان، همواره از قانون تشریک پیروی می‌کند و ذهنیت جوامع ابتدایی صرفاً تأییدی بر این فرض است. ب) با توجه به مورد قبل، و نیز از آنجا که در گلوسم‌شناسی، منطق به عنوان ژانری ذیل زبان تعریف می‌شود، مقتضی است که به جای مفهوم پیشامنتق از «زیرمنطق» استفاده شود. ج) در زبان برخلاف علوم دقیقه، تقابل نه بین A و A- بلکه بین A و A+(-A) یعنی بین امر ساده (the simple) و امر پیچیده (the complex) است (Hjelmslev, 1935: 102). د) درست در همین راستا، تقسیم‌بندی صوری نواحی زبانی لاجرم بر پیوستار (Continuum) اعمال می‌شود. یلمزلف با اتخاذ چنین رویکردی است که ساختارگرایی او از اساس در تقابل با نسخه‌های باینریسم [یا دوارزشی‌انگاری] (Binarism) افرادی چون یاکوبسون، لوی استروس و چامسکی قرار می‌گیرد (Parret, 1986: 37-49).

برای رسیدن به علمی درون‌ماندگار که هدف غایی یلمزلف است، ضرورتاً باید از هر گونه اصل بدیهی یا اصل موضوع پرهیز کرد و در نتیجه، نظامی را بر ساخت که هیچ نقطهٔ عزیمت انضمامی و ثابتی نداشته باشد (Hjelmslev, 1961: 14-15). این مطلوبی است که یلمزلف در هر گام از نظریه‌پردازی خود درصدد برآورده کردن آن برمی‌آید. با وجود این، او اصلی را

معرفی می‌کند که کلّ نظریه بر پایه آن بنا می‌شود و باید در تک‌تک مراحل پژوهش برآورده شود. یلمزلف این اصل را «اصل تجربی» (Empirical principle) می‌نامد. این اصل یک اصل بدیهی یا موضوعه نیست که با باورها سروکار داشته باشد، بلکه صرفاً راهنمایی است که بینش خاص گلوسم‌شناسی را در قبال تجربه حفظ می‌کند. اصل تجربی از این قرار است: «توصیف باید عاری از تناقض (Contradiction) (خودسازگار: Self-consistent)، جامع (Exhaustive) و تا حد ممکن ساده باشد. لزوم عاری بودن از تناقض بر لزوم جامعیت توصیف، مقدم است. لزوم جامعیت توصیف بر لزوم سادگی (Simplicity) مقدم است» (Ibid: 11).

در نظر یلمزلف، تنها معیاری را که می‌توان برای نظریه زبان معرفی کرد، تنها و تنها همین اصل تجربی است. باید توجه داشت که این اصل هرگز نمی‌تواند به عنوان اصلی هندسی تعبیر شود. یلمزلف به عنوان یک دانشمند در صدد است تا «ژانر» علمی خود را تبیین کند و این اصل در واقع، یکی از مشخصه‌های ممیزی است که وی با اتکا بر آن می‌خواهد «ژانر علمی» را در دیدگاه خاص گلوسم‌شناسی تعریف نماید.

۴-۲) مواضع یلمزلف در باب انگاره‌های معرفت‌شناختی سوسور

شاید از آنچه گفته شد، مشخص شده باشد که یکی دیگر از پیامدهای علم درون‌ماندگار در نظر یلمزلف پرهیز از دوگانه‌های ثابت و جهانی و فائق آمدن بر آن‌هاست. به منظور روشن تر شدن بحث، موضع‌های یلمزلف در باب خصیصه‌های مذکور از نظر سوسور در باب معرفت‌شناسی زبان‌شناختی را از پیش چشم می‌گذرانیم (قس؛ شاکری، ۱۳۹۵: ۳۰-۳۲):

۱- یلمزلف قویاً از استنتاجی بودن رویه تحلیل دفاع می‌کند. وی «هم‌نهاد» (Synthesis) یا «ترکیب» را توصیفی از یک موضوع به مثابه مؤلفه‌ای (Component) از یک رده (Class)، و در مقابل، «تحلیل» را توصیفی از یک موضوع به مثابه رده‌ای از مؤلفه‌ها تعریف می‌کند (Hjelmslev, 1961: 31). اما وی استدلال می‌کند از آنجا که ما صرفاً با روابط سروکار داریم، در هر هم‌نهادی، از قبل کل «رده» را فهمیده‌ایم و در واقع، به طور ضمنی آن را تحلیل

کرده‌ایم. بدین سان، استنتاج (که سلسله‌ای از تحلیل‌هاست) مشخصاً بر استقرا (که سلسله‌ای از هم‌نهادهاست) مقدم است. با این حال، یلمزلف تصریح می‌کند که این دو رویه، دو روی یک سگه‌اند و همواره ضرورتاً بر هم انطباق دارند (Ibid: 32).

۲- یلمزلف تمایز بنیادین سوسور بین «صورت» و «جوهر» را به عنوان مبنای نظریه زبان می‌پذیرد، اما بدان بسنده نمی‌کند. او تصریح می‌کند که بین این دو هیچ گونه جدایی وجود ندارد و اینکه «جوهر» تنها و تنها به واسطه «صورت» است که می‌زید (Ibid: 49-50). بدین ترتیب، او ضرورت وجود مفهوم دیگری، یعنی «فحوا» (Purport) را در این بین تشخیص می‌دهد؛ به عبارتی، جوهر، فحوای صورت یافته است (Ibid: 50-51). «فحوا» یا «ماده» (Matter) هر کلّ تحلیل‌نشده‌ای است که صورت‌پذیر می‌باشد. نکته حائز اهمیت درباره این مفهوم آن است که ما نباید همچون برخی خوانش‌ها (برای نمونه؛ 376: Taverniers, 2008) فحوای یلمزلف را چیزی شبیه «نومن» کانت فرض کنیم؛ چرا که فحوا صرفاً به واسطه نقش آن نسبت به اصل ساختاری زبان قابل تعریف است (Hjelmslev, 1961: 50). بر این اساس، اگر قرار باشد مقایسه‌ای بین این مفهوم و مفاهیم دخیل در فلسفه کلاسیک ارائه دهیم، نزدیکترین مفهوم به فحوا همانا «کلّ» مدّ نظر اسپینوزا می‌باشد که این همان با «خدا» (the God) و «طبیعت» (the Nature) است. طبق این مفهوم‌پردازی یلمزلف، وظیفه گلوسم‌شناس مطالعه صورت‌ها و جوهرهای وابسته به آن است، در حالی که دیگر علوم به مطالعه و صورت‌بندی فحوای آن جوهرها می‌پردازند.

۳- یلمزلف مفهوم «نشانه» را به تمام درجه‌های تحلیل زبانی تعمیم می‌دهد و بدین ترتیب، نه تنها تکواژ، واژه، بند و جمله، بلکه حتی پاراگراف، فصل، اثر، ژانر و تمام هستنده‌های زبانی را که بتوان رابطه‌ای بین «بیان» و «محتوا»ی آن‌ها تشخیص داد، نشانه محسوب می‌کند. او این رابطه را «نقش نشانه‌ای» (Sign function) می‌نامد (Ibid: 47-48). بر این اساس، وی بیان و محتوا را به مثابه «صفحه»‌هایی تعریف می‌کند که به واسطه نقش نشانه‌ای با هم هم‌ریختی (Isomorphism) دارند. پس می‌توان دید که تا اینجا هدف نظریه، تحلیل نشانه‌هاست. اما برای یلمزلف، تحلیل هرگز به نشانه‌ها ختم نمی‌شود. او هم‌راستا با مفهوم «مفصل‌بندی دو گانه» (Double articulation) - که مارتینه پس از آشنایی با گلوسم‌شناسی

یلمزلف آن را مطرح می‌کند - هستنده‌هایی را تشخیص می‌دهد که خود بر سازنده نشانه‌ها (در هر درجه‌ای از تحلیل) هستند. او این هستنده‌های بن‌پاره‌ای (Elementary) را «نمایه» (Figuræ) می‌نامد (Ibid: 46). بنابراین، هدف تحلیل، رسیدن به نظام‌های نمایه‌ای است که عناصر تشکیل‌دهنده هر صفحه هستند و می‌توانند تمام نشانه‌های ممکن را بر سازند. این عناصر کمینه در واپسین مرحله از تحلیل و پس از مفصل‌بندی نسبت به یکدیگر، به کوچکترین عناصر مجازی، یعنی همان «گلوسم‌ها» تقلیل می‌یابند. پس به ازای هر سطح از تحلیل (۱، ۲، ...، n) می‌توان به گلوسم‌هایی مربوط به همان سطح از تحلیل (گلوسم ۱، گلوسم ۲، ...، گلوسم n) دست یافت.

۴- مفهوم «زمان» که برای سوسور، «ذاتی» زبان محسوب می‌شد، در گلوسم‌شناسی «درون‌ماندگار» می‌شود. یلمزلف به واسطه پرداختن به «فرایند متنی»، سعی می‌کند نظام زبان را به مثابه یک نظام «پویا» (Dynamic) صورت‌بندی کند و نظریه خود را از مفهوم متعالی «زمان» بی‌الاید. در این فرآیند - و متعاقباً در نظام - صرفاً رابطه بین متن‌ها مطرح است و در هر سلسله از متون با هر وسعتی، تنها پیش‌فرض‌گیری یک هستنده از سوی هستنده دیگر ثبت می‌شود (Hjelmslev, 1973: 110). این موضوع می‌تواند یکی از نکات برجسته و بحث‌برانگیز در گلوسم‌شناسی محسوب شود.

۵- معمولاً در هر مواجهه‌ای با زبان، مسئله فردی بودن یا جمعی بودن زبان مطرح می‌گردد. برای یلمزلف نیز این مسئله از همان نخستین اثر او - اصول دستور عمومی (۱۹۲۸م.) - مطرح بوده است. او با ملاحظات سوسور و دیگر زبان‌شناسان مبنی بر اجتماعی بودن زبان در توافق است، اما هرگز نمی‌خواهد در این باب راه افراط یا تفریط را پیش گیرد؛ یعنی نه می‌خواهد از یکسو اجتماعی بودن زبان را تعمیم افراطی بخشد و نه از سوی دیگر، همه چیز را به امور روان‌شناختی و فیزیولوژیکی تقلیل دهد. چیکانا موضع یلمزلف را در این باب به بهترین شکل توضیح می‌دهد: یلمزلف در جستجو برای مفهومی از زبان است که «امر فردی و امر اجتماعی، طبیعت و فرهنگ را یکجا در بر دارد. از این رو، می‌توان گفت که یلمزلف بین فیزیس

(Physis) [سرشت] و تزییس (Thesis) [نهشت]، امکان سوم تزییس فیزئوس (-Thesis physeos) را برمی‌گزینند... (Cigana, 2013: 5).

۶- یکی از جنبه‌های ارزنده‌ی نظرگاه درون‌ماندگار یلمزلف این است که او با کنار گذاشتن دوگانه‌ی دردرس‌ساز «لانگک» و «پارول»، کلیت «لانگژ» را موضوع نظریه‌ی خویش قرار می‌دهد. این دوگانه جای خود را به کاتالیز (Catalysis) کردن لانگژ به «شاکله» (Schema) و «کاربرد» (Usage) می‌دهد (Hjelmslev, 1961: Chapter 15). شاکله در واقع، تمامیت صورتی است که زبان باشد و کل فحوا بتواند در کاربرد آن متجلی شود. پس کاربرد، همان جوهری است که شاکله را متجلی می‌کند.

۷- علاوه بر آنچه درباره‌ی مفهوم «زمان» گفته شد و در واقع، به عنوان پیامدی مستقیم از آن، یلمزلف رابطه‌ی بین مطالعه‌ی «هم‌زمانی» و «درزمانی» را این گونه تعدیل می‌کند: نظریه‌ی زبانی باید فی‌نفسه «همه‌زمانی» باشد، به گونه‌ای که بین «هم‌زمانی» و «درزمانی» انقطاعی نباشد، بلکه صرفاً دومی، اولی را پیش‌فرض قرار دهد (Ibid, 1935: Chapter 1/ C). این بدان معناست که یلمزلف - در توافق با سوسور - مطالعه‌ی درزمانی صرف را معتبر نمی‌شمارد.

از آنچه تا اینجا گفته شد، می‌توان دریافت که یلمزلف در تلاشی سخت می‌خواهد بر هر گونه اصل موضوع و بدیهی‌انگاری - و متعاقباً دوگانه‌انگاری - فائق آید و از این طریق، به فهمی درون‌ماندگار از زبان نایل گردد. اگر برای بازنمایی آرای سوسور به جای کتاب دوره، دست‌نوشته‌های او را مبنا قرار دهیم، به فراخور تردیدها و عدم قطعیت او در ابراز تمایزها، تعلق‌هایی مشابه را خواهیم جست؛ به بیان دیگر، می‌توان گفت یلمزلف، سوسوری است که ردّ شک و تردیدها را تا سرحدات آنها پی می‌گیرد و در تلاش است تا آنها را در رویکردی درون‌ماندگار و ضرورتاً کُل‌گرا، در قالب یک نظریه‌ی عمومی به سرمنزل برساند.

۴-۳ چشم‌انداز گسترده گلوسم‌شناسی یلمزلف

ما در حین بررسی رابطه سوسور و یلمزلف، با برخی ایده‌های کلی یلمزلف پیرامون معرفت‌شناسی گلوسم‌شناختی آشنا شدیم. اکنون به چند مؤلفه دیگر که جایگاه و اهمیت رویکرد یلمزلف و ارتباط آن با معرفت‌شناسی عمومی را مشخص می‌کنند، اشاره می‌نماییم.

یلمزلف پس از ارائه تمام ملاحظات مطرح‌شده، به مرحله‌ای می‌رسد که باید تمایزگذاری بین «زبان» و «غیرزبان» مورد مذاقه قرار گیرد. تمایز بین زبان و غیرزبان که غالباً در دیگر الگوهای زبان‌شناسی و نیز در فهم مشترک (یا عقل سلیم) یک جدایی مطلق و آشکار است، در دیدگاه گلوسم‌شناسی، قطعیت کلاسیک خود را از دست می‌دهد: تنها زمانی می‌توان به آنچه که به اصطلاح «غیرزبان» می‌نامند، قائل شد که پیش‌تر در زبان، صورت‌بندی شده باشد (Ibid, Chapter 21: 1961). در اینجا، مسئله با مناقشه مطرح‌شده از سوی هگل درباره مرزگذاری کانت بین «پدیدار» (Phenomen) (یا همان فنومین) و «غیرپدیدار» (Non-phenomen) (یا همان نومین) قرابت قابل توجهی دارد. یلمزلف رویکردی مشابه هگل اتخاذ می‌کند: جدا در نظر گرفتن این دو، یک وهم است و مرزگذاری بین «زبان» و «غیرزبان» (یا در بحث هگل، «پدیدار» و «غیرپدیدار») از حیث معرفت‌شناختی نامعتبر است؛ چراکه در وهله نخست، هر گونه تمایزگذاری خود یک صورت‌بندی محسوب می‌شود و صورت‌بندی صرفاً در دل زبان رخ می‌دهد؛ صورت یعنی زبان. با توجه به اصطلاحاتی که در قسمت پیش بدان‌ها اشاره کردیم، این «صورت» است که با هر «فحوایی» پیش‌فرض قرار می‌گیرد و متعاقباً این «شاکله» زبانی است که پیش‌فرض هر گونه «کاربرد» علمی یا غیرعلمی زبان واقع می‌شود. یلمزلف با استناد به نقل قولی از کیرکگارد (Kierkegaard) تصریح می‌کند: «در زبان، و تنها در زبان است که می‌توان از امر بیان‌ناشدنی (Inexpressible)، آن هم صرفاً به واسطه بیان کردنش، سخن گفت» (Ibid: 109). لحاظ کردن چنین نگرشی در نظریه، یکی از عناصر ممیز رویکرد درون‌ماندگار و منحصربه‌فرد گلوسم‌شناسی محسوب می‌شود.

یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی گلوسم‌شناسی که درون‌ماندگاری نظریه را تضمین و تکمیل می‌کند، این است که جایگاه نظریه در بیرون از موضوع خود و ورای تحلیل موضوع

خود قرار ندارد؛ به تعبیر دیگر، نظریه نباید نسبت به تحلیل خود، «استعلایی» باشد. در دیدگاه یلمزلف، از آنجا که ما «در زبان» به تحلیل زبان می‌پردازیم، این ویژگی یکی از مطلوب‌های نظریه‌پردازی در باب زبان خواهد بود. او در سخنرانی خود به سال ۱۹۴۱ میلادی در دانشگاه کپنهاگ تصریح می‌کند: «نظریهٔ زبانی باید این گنجایش را داشته باشد که با روش خودش تحلیل و توصیف گردد. نظریهٔ زبانی باید مستعد پذیرش *آبثهٔ خودواقع شدن* باشد» (Ibid, 106-107: 1973). ما این ویژگی ضروری را «بازتاب‌پذیری مطلق» (Absolute reflexivity) می‌نامیم.

از آنجا که ما در برساختن نظریهٔ زبانی ضرورتاً از یک زبان طبیعی استفاده می‌کنیم، در دستگاه نظری همواره نشانه‌هایی وجود خواهند داشت که یا تعریف نمی‌شوند و یا آنکه در نظریه تعریف‌ناپذیر هستند. پس در این شرایط، «بازتاب‌پذیری مطلق» چگونه ممکن می‌شود؟ یلمزلف در کتاب *تمهیداتی بر نظریهٔ زبان* این مسئله را با جزئیات بررسی می‌کند (Ibid, 121-123: 1961)، اما ما در اینجا برای رعایت اختصار کلام، نتیجهٔ کلی بحث را بازگو می‌کنیم: هر هستندهٔ تعریف‌نشده، از هر نوعی که باشد، پس از به جامعیت رسیدن تحلیل زبان، خودبه‌خود تعریف خواهد شد. این استدلال شبه‌دوری (Quasi-circular) - که البته شبه‌دوری بودن یکی از پیامدهای ناگزیر نگاه درون‌ماندگار است - یلمزلف را قادر می‌سازد تا از گلوسم‌شناسی به عنوان یک علم عمومی زبان‌مرکز (Glottocentric) دفاع کند و این پیشنهاد اساسی را در اختیار معرفت‌شناسی عمومی قرار دهد و نه تنها باید دانش زبان را بر رویکردی درون‌ماندگار استوار کرد، بلکه خود دستیابی به دانش درون‌ماندگار از دل تحلیل زبان می‌گذرد.

۵. نتیجه‌گیری

چنان‌که مشاهده شد، نباید خوانش خود را از آرای سوسور به کتاب دوره محدود سازیم. ما در این پژوهش سعی کردیم با اتکا به دست‌نوشته‌های سوسور و جزوات کلاس‌های او، تصویری متفاوت از اندیشهٔ وی پیرامون معرفت‌شناسی زبان‌شناسی ارائه دهیم، هرچند این تفاوت در جزئیات باشد. همین تفاوت‌های جزئی در کنار تزلزل سوسور در طرح نتایج

کنکاش‌هایش توانست ما را در پیگیری مسائل اساسی معرفت‌شناسی او در گلوسم‌شناسی یلمزلف یاری رساند.

یلمزلف با پیشبرد پیامدهای برآمده از انگاره‌های سوسور تا سرحدات آن‌ها، الگویی تماماً درون‌ماندگار و اساساً متفاوت با دیگر رویکردهای ساختارگرا و غیرساختارگرا را معرفی می‌کند. این پارادایم ما را نه به باینریسمی [یا دوارزشی‌انگاری] از آن قسم که نزد یاکوبسون و لوی استروس یافت می‌شود (یعنی کاتوره‌ای تقلیل‌یافته از دیالکتیک هگلی) می‌رساند و یقیناً نه به رویکرد باینری [دوارزشی] چامسکیایی / آمریکایی (یعنی بازتولید تفکر کهنه دکارتی)، بلکه در سیاقی شبه‌اسپینوزایی رویکردی کل‌گرا، غیرباینری و درون‌ماندگار را عرضه می‌دارد. او در پایان، هدف علم خود را نه بررسی یک زبان، نه بررسی تمام زبان‌ها، نه بررسی هر زبان ممکن، بلکه چنین عنوان می‌کند: «بشریت و عالمیت» (Humanitas et universitas) (Ibid, 127: 1961).

این رگه از میراث سوسوری - که در تاریخ پرفراز و نشیب خود به شکل نامطلوبی مغفول مانده است، می‌تواند به منزله یک رویکرد پرمزیت و یا حتی الگویی نوین در زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی، و به طور کلی در معرفت‌شناسی عمومی نگرسته شود که همت گماردن و اشتغال به آن بسیار ارزنده خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱- نگهداشت اصطلاحات فرانسوی سوسور و نویسه‌گردانی صرف آن‌ها در توافق با پیشنهاد سوسورشناسان جدید صورت گرفته است (برای نمونه، ر.ک؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۲۳۱-۲۳۵).

۲- البته بدنه عظیمی از زبان‌شناسان- که چامسکی نمونه بارز آن‌هاست - نیز بودند که بدون وقع نهادن به این پرسش‌ها و ایده‌های بنیادین، راه خود را پیش گرفتند.

۳- ترجمه این واژه به «درون‌ماندگاری» به جای «درون‌گرایی» (که در متن‌های زبان‌شناسی رایج است)، دو دلیل عمده دارد: نخست اینکه با توجه به ملاحظات ریشه‌شناختی، این واژه، ترکیبی است از پیشوند «in-» به معنی «درون» و بُن فعل لاتین «Manere» به معنای «ماندن و سکنی گزیدن». دوم اینکه

در غالب متون فلسفی، معادل «درون‌ماندگاری» را برای این واژه به کار می‌برند و از آنجا که درک این مفهوم، به‌ویژه در اندیشه یلمزلف، در گرو مقابله با دیدگاه‌های مطرح پیرامون این مفهوم در فلسفه است، ترجیح دادیم در متن حاضر از همین معادل استفاده کنیم.

۴- واژه‌های «تراگذرنده» و «ترافرازنده» معادل‌های پیشنهادی ادیب سلطانی به ترتیب برای Transcendent و Transcendental هستند (ر.ک؛ کانت، ۱۳۹۱).

۵- Entity: برای این واژه معادل‌هایی چون «هستار»، «هستومند»، «هستنده»، «موجودیت»، «موجود»، «وجود»، «باشنده» و غیره به کار رفته است. در این بین، ما معادل‌های «هستنده» (پیشنهاد عبدالکریم رشیدیان) و «هستار» (پیشنهاد فرهنگستان) را مناسب‌تر یافتیم و در متن مقاله حاضر از مورد نخست استفاده کرده‌ایم.

منابع

بویساک، پل. (۱۳۹۵). *سوسور (راهنمایی برای سرگشتگان)*. ترجمه محمدامین شاکری. تهران: نشر یک فکر.

دو سوسور، فردینان. (۱۳۷۸). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: انتشارات هرمس.

شاکری، محمدامین. (۱۳۹۵). *شرح تبیینی و انتقادی نظریه زبانی لوئی یلمزلف و نمونه کاربرستی از آن در زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

غلامعلی‌زاده، خسرو و عامر قیطوری. (۱۳۹۳). «ساختگرایی سوسور و پیشینه و اهمیت آن در روش‌شناسی علوم انسانی». *زبان پژوهی*. س ۶. ش ۱۲. صص ۱۲۷-۱۴۲.

کانت، ایمانوئل. (۱۳۹۱). *سنجش خود ناب*. ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

لوی برول، لوسین. (۱۳۹۳). *کارکردهای ذهنی در جوامع عقب‌مانده*. ترجمه یدالله موقن. تهران: انتشارات هرمس.

Cigana, L. (2013). "Some cognitive issues of Hjelmslev's Principes de Grammaire Générale in a saussurean perspective". *Travaux du 19ème CIL*

- (*Congrès International des Linguistes*). Genève 20-27 Juillet 2013. URL: https://www.academia.edu/12007561/Langage_et_cognition_entre_Saussure_et_Hjelmslev.
- _____. (2016). "Théorie et empirie. Rêver le «rêve de Saussure»". In congrès: *Le cours de linguistique générale 1916-2016: COLLOQUE DE PARIS*.
- De Saussure, F. (1993). *Troisième Cours De Linguistique Générale (1910-1911): D'après Les Cahiers D'emile Constantin= Saussure's Third Course of Lectures on General Linguistics (1910-1911): From the Notebooks of Emile Constantin*. Pergamon.
- _____. (2006). *Writings in general linguistics*. Trans. C. Sanders and M. Pires. Oxford: Oxford University Press.
- _____. (1968). *Cours de Linguistique Générale. Critical edition by Rudolph Engler*. Vol. 1. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Guattari, F., & G. Deleuze. (1977). *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia*. Trans; Mark Seem et al. New York: Viking Press.
- Harris, Roy. (2000). "Saussure for All Seasons". In: *Semiotica*. 131-133 (4). Pp. 273-287.
- Hjelmslev, L. (1928). "Principes de grammaire générale". *Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskab, Historik-filologiske Meddelelser*. 16 (1). København: Bianco Lunos Bogtrykkeri.
- _____. (1935). "La catégorie des cas: première partie". *Acta Jutlandica*. VII (1).
- _____. (1961). *Prolegomena to a Theory of Language*. Translated by Francis J. Whitfield. University of Wisconsin Press.
- _____. (1973). "A causerie on linguistic theory". *Hjelmslev L. Essais linguistiques II: Travaux du Cercle Linguistique de Copenhague*. 14. Pp. 101-117.
- Parret, H. (1989). "Cognition, the Localist Hypothesis, and back to Kant". *Worlds Behind Words*. Pp. 37-49.
- Taverniers, M. (2008). "Hjelmslev's semiotic model of language: An exegesis". *Semiotica*. 171 (1-4). Pp. 367-394.
- Whitfield, F. J. (1966). Louis Hjelmslev. *Language*. 42 (3). Part 1. Pp. 615-619

